

بررسی جایگاه ایران در تاریخ‌نگاری رسمی بحرین

حسین هژریان^۱

احمد پایداره^۲

مجتبی سلطانی احمدی^۳

احمد بازماندگان خمیری^۴

چکیده: تحولات بحرین همواره ارتباط نزدیکی با رویدادهای داخلی ایران داشته که بازتاب آن در تاریخ‌نگاری دیده می‌شود. پس از استقلال بحرین، تعریف نسبت حکام جدید آن با فرهنگ و تاریخ قدیم ایرانی تباران اهمیت یافت. آنها برای تعریف هویت جدید این کشور، راهکارهای متفاوتی را در پیش گرفتند که در تاریخ‌نگاری رسمی نمود بارزی یافته است. این پژوهش در پی آن است که با روش تاریخی و رویکرد توصیفی-تحلیلی و با بررسی متون تاریخ‌نگاری رسمی بحرین، به این سؤال پاسخ دهد که ایران در تاریخ‌نگاری رسمی بحرین چه جایگاهی دارد؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که نگارندگان تاریخ رسمی بحرین، گفتمانی برای غیرت‌سازی از ایرانیان و شیعیان شکل دادند که با تأکید بر عناصر عرب/سنی، عناصر ایرانی/شیعی را به حاشیه می‌راند تا تاریخ بحرین را همچون یک کشور مستقل قدیمی روایت کند.

واژه‌های کلیدی: بحرین، تاریخ‌نگاری رسمی، ایران‌هراسی، شیعه‌هراسی، غیرت‌سازی

10.22034.17.65.3

h.hozhabrian@pnu.ac.ir

ORCID: 0000-0002-2193-6823

ahmadpaydar2025@student.pnu.ac.ir

ORCID: 0009-0009-9984-7992

msoltani94@pnu.ac.ir

ORCID: 0000-0001-6123-8512

ahmad.khamiri@pnu.ac.ir

ORCID: 0000-0003-2840-0762

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

۲. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

۳. دانشیار گروه تاریخ و تمدن اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

۴. استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۰۷ تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۰۶/۱۰



The Position of Iran in the Official Historiography of Bahrain

Hossein Hozhabrian¹

Ahmad Paydareh²

Mojtaba Soltanie Ahmadi³

Ahmad Bazmandeghane Khamiri⁴

Abstract: The developments in Bahrain have always been closely linked to domestic events in Iran, a connection reflected in historiography. After Bahrain's independence, the relationship between the new rulers and the culture and history of the Iranian-origin population gained significance. To define a new national identity, the rulers pursued various strategies, which are prominently reflected in official historiography. This study, employing a historical method and a descriptive-analytical approach, examines official Bahraini historiographical texts to answer the question: What is the position of Iran in the official historiography of Bahrain? The findings indicate that the authors of official Bahraini history constructed a discourse of othering against Iranians and Shi'a, emphasizing Arab/Sunni elements while marginalizing Iranian/Shi'a components, thereby narrating the history of Bahrain as an independent and longstanding nation.

Keywords: Bahrain, official historiography, Iranophobia, Shi'aphobia, othering.

 10.22034.17.65.3

1. Assistant Professor, Department of History, Payame Noor University, Tehran, Iran (*Corresponding Author*). h.hozhabrian@pnu.ac.ir  ORCID: 0000-0002-2193-6823
2. PhD student in Islamic History, Payame Noor University, Tehran, Iran. ahmadpaydar2025@student.pnu.ac.ir  ORCID: 0009-0009-9984-7992
3. Associate Professor, Department of Islamic History and Civilization, Payame Noor University, Tehran, Iran. msoltani94@pnu.ac.ir  ORCID: 0000-0001-6123-8512
4. Assistant Professor, Department of History, Payame Noor University, Tehran, Iran. ahmad.khamiri@pnu.ac.ir  ORCID: 0000-0003-2840-0762

Receive Date: 2025/02/25 Accept Date: 2025/09/01

مقدمه

جزیره بحرین در جنوب خلیج فارس، از مناطقی است که تاریخی نسبتاً طولانی را پشت سر گذاشته و ساکنان آن بخش بزرگی از تاریخ خود را با سایر ایرانیان مشترک بوده‌اند. از اوایل قرن نوزدهم، با ورود نیروی دریایی بریتانیا به خلیج فارس که با استفاده از ضعف حکومت قاجاری، مناسباتی با شیوخ این منطقه برقرار ساخت، حکام بحرین نیز محتاطانه با این قدرت جهانی روابطی ایجاد کردند و سرانجام در سال ۱۸۲۰م/۱۲۳۵ق. معاهده‌ای به نام قرارداد صلح عمومی یا قرارداد اساسی با بریتانیا منعقد کردند که عملاً شیخ بحرین را تحت‌الحمایه بریتانیا قرار می‌داد. هرچند دولت مرکزی ایران هیچ‌گاه از ادعای خود مبنی بر حاکمیت بر بحرین دست برنداشت، ولی این وضعیت تا استقلال بحرین ادامه یافت. از طرفی حضور ایرانی‌تبارها به عنوان بزرگ‌ترین گروه جمعیتی بحرین و پیوندهای دیرین این جزیره با ایران، موجب می‌شد حاکمان آن در روابط خود با ایران محتاطانه رفتار کنند.

پس از استقلال بحرین، شیوخ آن تلاش می‌کردند روابط دوستانه با ایران را حفظ کنند، ولی با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و تغییر گفتمان سیاسی حکومت جدید از ملی‌گرایی به اسلام‌گرایی، حکام بحرین احساس نگرانی کردند و تلاش‌های خود را برای تعریف هویت جدید بحرین شدت بخشیدند. این تغییر رویه در عرصه‌های مختلفی قابل مشاهده است، ولی برجسته‌ترین نمود آن تغییر گفتمان حکومت بحرین در عرصه تاریخ‌نگاری است.

بررسی دقیق متونی که به نحوی تاریخ بحرین را بازتاب داده‌اند، نشان می‌دهد که نویسندگان آن در بازنمایی تاریخ بحرین به نحوی عمل می‌کردند که گویی این جزیره از ابتدا کشوری مستقل با ساکنان عرب‌تبار بوده و گهگاه توسط قدرت‌های خارجی اشغال شده است. این تلاش در برخی موارد با استفاده آگاهانه از واژه‌ها مشاهده می‌شود و در مواردی با بیان ناقص رویدادهای تاریخی، تحلیل‌های جهت‌دار و حتی روایت نادرست رویدادهای تاریخی، نمایان می‌گردد. در این میان، به نظر می‌رسد بیشترین تلاش نویسندگان تاریخ‌های رسمی بحرین، معطوف به غیریت‌سازی از ایران و سپس تشیع است.

با توجه به این توضیحات و تأثیر قابل توجهی که تصویر و جایگاه ایران در متون رسمی و تاریخ‌نگاری همسایگانش می‌تواند بر منافع ملی کشور بگذارد، هدف پژوهش حاضر آن است که جایگاه ایران را در تاریخ‌نگاری رسمی بحرین بیابد و با روش تاریخی و رویکرد توصیفی-تحلیلی

به این سؤال پاسخ دهد که تاریخ‌نگاری رسمی بحرین در بیان تاریخ این کشور جایگاه ایران را چگونه روایت می‌کند؟ فرضیه پژوهش آن است که تاریخ‌نگاری رسمی بحرین، روایت خود از تاریخ این کشور را با هدف غیریت‌سازی از ایران و تشیع ارائه می‌دهد و می‌کوشد بحرین را کشوری مستقل و قدیمی با ساکنان عرب‌تبار بنمایاند.

در مورد جایگاه ایران در تاریخ‌نگاری بحرین، تاکنون پژوهشی انجام نشده است، ولی برخی تحقیقات که تا حدودی می‌توانند به پژوهش حاضر نزدیک باشند، عبارت است از: *البحرین و ایران*^۱ که تلاش می‌کند نشان دهد بحرین به مدت یکصد سال در دوره ساسانیان تحت حاکمیت ایران قرار داشته و پس از آن همواره جزئی از جامعه عرب بوده است. در کتاب *التدخلات الايرانية في الشؤون الداخلية البحرينية*^۲ نیز به رویدادهای سال ۲۰۱۳ بحرین پرداخته شده و همان‌طور که از عنوان کتاب برمی‌آید، این حوادث را به دخالت ایران نسبت داده شده است. کتاب سوم *دور ایران فی محاولة الانقلاب الفاشلة فی عام ۱۹۸۱ فی البحرين*^۳ است که نویسنده در آن با تحلیل گفتمان رسانه‌های جبهه اسلامی آزادی‌بخش بحرین، تلاش کرده است نقش ایران در کودتای نافرجام سال ۱۹۸۱ بحرین را نشان دهد.

۱. متون مهم در تاریخ‌نگاری رسمی بحرین

حکام بحرین از ابتدای استقلال این کشور متوجه اهمیت تاریخ در تعریف هویت جدید بحرین بودند و در عرصه تاریخ‌نگاری نیز از آثاری که حامل گفتمان رسمی تاریخ‌نگاری بحرین بودند، حمایت کردند. مهم‌ترین این آثار عبارت است از: *تاریخ البحرين الحديث* نوشته محمد احمد عبدالله و بشیر زین العابدین؛ *التحفة النبهانية فی تاریخ الجزيرة العربية* اثر محمد بن خلیفه النبهانی؛ *تاریخ العرب الحديث والمعاصر* نوشته گروهی از کارشناسان اداره سیاست‌گذاری و توسعه منابع درسی وزارت آموزش و پرورش بحرین. در برخی از این آثار که به معرفی منابع تاریخ‌نگاری بحرین اختصاص دارد، منابع فارسی تاریخ بحرین تقریباً نادیده گرفته شده است.^۴ در این پژوهش،

۱. محمد خدوری (۲۰۱۴)، *البحرین و ایران*، منامه: فرادیس للنشر و التوزیع.

۲. عمر الحسنی (۲۰۱۳)، *التدخلات الايرانية فی الشؤون الداخلية البحرينية*، ریاض: مرکز الخليج للدراسات الاستراتيجية.

۳. حمد عیسی (۲۰۱۴)، *دور ایران فی محاولة الانقلاب الفاشلة فی عام ۱۹۸۱ فی البحرين*، دبی: دار المدارک للنشر.

۴. برای نمونه، ر.ک. به: بشیر زین العابدین (۲۰۰۶)، *مقدمة فی مصادر تاریخ البحرين الحديث والمعاصر*، کویت: مؤسسة الاوراق الجديدة للنشر و التوزیع.

نوزده کتاب و مقاله با رویکرد تاریخ‌نگاری رسمی بحرین، مورد استفاده قرار گرفته است. در کنار این آثار، کتاب‌های محدود و انگشت‌شماری نیز منتشر شده است که از گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی تبعیت نمی‌کنند و کوشیده‌اند روایت مستقل و بی‌طرفانه‌ای از تاریخ بحرین ارائه کنند؛ از آن جمله می‌توان به *عقد الالال فی تاریخ أوال* نوشته شیخ محمد علی التاجر، *قلائد النحرین فی تاریخ البحرین* نوشته ناصر الخیری و *من هو البحرینی* نوشته علی احمد الدیری اشاره کرد.

۲. جایگاه ایران در تاریخ‌نگاری بحرین، از ابتدا تا استقلال

۲-۱. روایت تاریخ پیش از اسلام بحرین

هرچند تاریخ‌نگاری رسمی بحرین معمولاً به سرعت از کنار تاریخ پیش از اسلام بحرین می‌گذرد، در مواردی که به توضیح این دوره می‌پردازد، ضمن تلاش برای نشان دادن قدمت کشوری به نام بحرین، سایر حکومت‌های مسلط بر بحرین را بیگانه و غیر می‌نمایاند. برای مثال، یکی از آثار تاریخ‌نگاری رسمی بحرین، قدمت این کشور را به دوره بخت‌النصر رسانده و هنگام توضیح رویارویی شاپور دوم ساسانی و شیخ کهنسال قبیله بنی‌تمیم، روایتی از نصایح خردمندانه شیخ و پذیرش پادشاه ساسانی را ارائه کرده است (آل‌عصفور، ۱۹۰۱: ۸). همچنین رقابت‌ها و درگیری‌های ایران ساسانی و امپراتوری روم، درگیری‌های دو قدرت خارجی که دامنه آن به بحرین کشیده شده، تصویر گردیده است:

در این دوران، جنگ‌های دو دولت ساسانی و بیزانس جریان داشت و جزیره العرب نیز میدان تاخت‌وتاز این دو قدرت بود. این جنگ‌ها بر کشتیرانی و مبادلات تجاری در منطقه خلیج عربی [فارس] تأثیر منفی داشت. این تأثیرات مخرب بر بحرین نیز وارد شد و در مجموع... روند تجارت در منطقه را مختل کرد (عبدالله و زین‌العابدین، ۲۰۰۹: ۶۸).

هرچند جنگ‌های ایران و روم بی‌گمان جریان تجارت را دچار اشکال می‌ساخت، ولی تحقیق‌های بی‌طرف بر نقش دولت ساسانی برای برقراری امنیت در خلیج فارس تأکید دارند که با روایت تاریخ‌نگاری رسمی بحرین بسیار متفاوت است. برای نمونه، یکی از این تحقیقات نشان می‌دهد که لشکرکشی دریایی به بحرین و تصرف آن، از نخستین اقدامات اردشیر بابکان بود. این اقدام که توجه به خلیج فارس و مسیرهای تجاری دریایی را نشان می‌داد، تقریباً در سراسر دوره

ساسانیان ادامه یافت و به برقراری امنیت در خلیج فارس و رونق چشمگیر تجارت دریایی منجر شد (حسن، ۱۳۷۱: ۱۱۸).

این رویکرد در آثاری که ذیل تاریخ‌نگاری رسمی قرار نمی‌گیرند، به شکل دیگری است؛ معمولاً به نقش غالب دولت‌های ایرانی در دوره قبل از اسلام اشاره می‌شود و غیریت‌سازی کمتر دیده می‌شود. برای مثال، در برخی از این تحقیقات فرایند تسلط کوروش هخامنشی بر خلیج فارس و بحرین نسبتاً مفصل بیان شده و حتی اقدامات پادشاهان ساسانی مانند شاپور دوم و انوشیروان در بازپس‌گیری بحرین توضیح داده شده است (التاجر، ۱۹۹۴: ۶۳-۶۸).

۲-۲. روایت تاریخ میانه بحرین

مورخان بحرینی معمولاً در شرح رویدادهای پس از اسلام، یکسان عمل می‌کنند. فتح مناطق مختلف از جمله بحرین توسط مسلمانان، طبق روایت منابع اصلی تاریخ‌نگاری اسلامی شرح داده می‌شود و ظاهراً دلیلی برای غیریت‌سازی وجود ندارد، ولی به تدریج با شکل‌گیری حکومت‌های ایرانی در سواحل شمالی و جنوبی خلیج فارس، رویکرد اصلی تاریخ‌نگاری رسمی بحرین نمایان می‌شود و با نزدیک شدن به پایان خلافت عباسیان، بیشتر به چشم می‌خورد. یکی از این تلاش‌ها را در شرح لشکرکشی اتابک معروف سلغری می‌توان مشاهده کرد:

امیر ابوبکر بن سعد بن زنگی پس از قتل حاکم جزیره قیس، بر این جزیره تسلط یافت. در سال ۳۶۴ق. به اوال [بحرین] یورش برد و حاکم آن را به قتل رساند. پس از آن قدرت خود را بر قطیف و جزیره تاروت گسترش داد. وی در رویارویی با قدرت فزاینده مغولان، مجبور به عقب‌نشینی شد و در سال ۵۱۶ق. مناطق تحت سیطره خود را به شیخ عصفور بن راشد واگذار کرد (البلوشی، ۲۰۰۲: ۱۸۹-۱۹۰؛ موسوی سعد و بحرانی‌پور، ۱۴۰۰: ۱۶۷).

در این روایت نیز تمایز بحرین، به عنوان یک قلمرو مستقل برجسته شده است. تأکید بر یورش به بحرین و قتل حاکم آن، اجبار به عقب‌نشینی و واگذاری متصرفات به یک حاکم بحرینی، در راستای فرضیه تمایز بحرین و استقلال آن مطرح شده است و تلاش اتابک برای تسلط بر بحرین، یک امر موقتی تصویر می‌شود.^۱ البته در دوره تاریخ میانه و قبل از ظهور صفویان،

۱. منابع ایرانی عموماً تصرف بحرین توسط اتابک سلغری را به اختصار بیان کرده‌اند (برای نمونه، ر.ک. به: محمدبن علی شبانکاره‌ای (۱۳۶۳)، مجمع‌الانساب، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر، ص ۱۸۴).

تسلط فرمانروایان ایرانی بر بحرین دائمی نبود، ولی جزیره بحرین نیز در این دوره حکومت پایدار و مستقلی نداشت و در کشمکش بر سر تعیین مالکیت آن، حتی حکامی مانند عیونی‌ها برای تسلط بر بحرین از سلطان سلجوقی کمک خواستند (خلیفه، ۱۳۹۰: ۳۶).

تاریخ‌نگاری رسمی بحرین حتی تشکیل یک حکومت پویا و موفق توسط امرای سواحل شمالی خلیج فارس، یعنی ملوک هرمز را نیز در قالب همان چارچوب قبلی روایت می‌کند:

در سال ۱۳۳۰م. شیخ قطب‌الدین حاکم هرمز، با ناوگان عظیم دریایی خود توانست همه جزیره‌های خلیج [فارس] از جمله بحرین را به زیر سلطه خود درآورد و بدین‌سان، بحرین جزو قلمرو پادشاهی هرمز به شمار می‌رفت... این سال به عنوان سال طلایی هرمز محسوب می‌شود؛ زیرا سلطه پادشاهی هرمز بر همه جزایر خلیج [فارس] از جمله بحرین تثبیت شد (الخلیفه و الحمیر، ۱۹۸۲: ۱۲۴).

در این روایت، بار دیگر بر متفاوت بودن و جدایی بحرین از سایر مناطق ایران و حتی جزایر خلیج فارس تأکید می‌شود که با روایت متعاقب آن و تلاش حاکم بحرینی برای حفظ قلمرو خود و تفکیک آن از قلمرو حکومت مرکزی، کاملاً آشکار است. از همین رو، سال تسلط ملوک هرمز بر بحرین به گونه‌ای روایت می‌شود که استثنائی و موقت بودن تعلق بحرین به فرمانروایان ایرانی را نشان دهد. در برخی موارد، با برجسته‌سازی اقدامات حاکم بحرین، تلاش می‌شود جایگاه آنها در حد یک حاکم مستقل برکشیده شود؛ حکامی که همواره برای دفاع از مرز بحرین تلاش می‌کردند و از هر فرصتی برای نشان دادن تمایز آن از سایر مناطق، استفاده می‌کردند تا به عنوان مدافعان استقلال بحرین تصویر شوند:

در سال ۱۴۷۷ میلادی امیر سلغور از اجود سیفین زامل شیخ الجور طلب یاری کرد. اجود هم او را در مقابل برادرانش یاری داد. از جمله شروط اجود در این یاری‌رسانی به امیر سلغور، چشم‌پوشی او از بحرین... بود و امیر سلغور هم پذیرفت (سخنینی، ۱۹۹۷: ۲۴).

تاریخ‌نگاری رسمی بحرین، بین دولت صفوی که تشیع را مذهب رسمی اعلام کرد و پادشاهی نیرومندی در فلات ایران بنیان گذارد، با اسلافش هیچ تمایزی قائل نمی‌شود و براساس همان الگوی قبلی، حکومت شیعی صفویان را یک دولت خارجی توسعه‌طلب تصویر می‌کند که مایل بود دامنه قلمرو خود را به سواحل جنوبی خلیج فارس، از جمله بحرین بگستراند (فالح الحمیدی، ۲۰۰۷: ۴۹). این توضیح در راستای رویکرد قبلی و با اضافه کردن متغیر جدیدی به نام پرتغالی‌ها

ارائه می‌شود:

در سال ۱۵۰۰ میلادی شاه اسماعیل موفق به تشکیل دولت صفویان شد. حوزه نفوذ این دولت تا ساحل شرقی خلیج [فارس] گسترش یافت. نفوذ این سلسله در منطقه، با توسعه طلبی پرتغالی‌ها همزمان بود... دولت صفوی پس از شکست در جنگ چالدران مقابل عثمانی‌ها، به همکاری با پرتغالی‌ها روی آورد (السیار، ۱۹۷۵: ۲۲).

در این رویکرد، ایرانیان با پرتغالی‌ها همدست تصویر می‌شوند و هدف هر دو از بین بردن استقلال بحرین بیان می‌گردد. این روایت‌سازی علی‌رغم تضادهای ساختاری منافع ایرانیان و پرتغالی‌ها - که پس از مدتی به رویارویی نظامی دو طرف انجامید - صورت می‌گیرد:

پرتغالی‌ها و هرمزی‌ها به نه ماه زمان اضافه نیاز داشتند تا علیه بحرین دست به حمله‌ای دوباره بزنند. ناوگان جنگی آنها هرمز را به مقصد بحرین ترک کرد... در مقابل، حاکم وقت بحرین... اقدام به تجهیز نیرو برای دفاع از شهر منامه کرد. فرمانده پرتغالی پس از پیروزی، قلعه بحرین را به شرف‌الدین وزیر هرمزی سپرد و او را مسئول مالیات و خراج بحرین کرد (عبدالله و زین‌العابدین، ۲۰۰۹: ۹۶).

هرچند در این مورد ملوک هرمز و پرتغالی‌ها برای تصرف بحرین همکاری داشتند، ولی نباید فراموش کرد که ملوک هرمز پیش از این هم بدون کمک خارجی بر بحرین مسلط شده بودند و این تسلط از نظر آنها که خود را وارث فرمانروایان ایرانی و بحرین را بخشی از قلمرو تاریخی ایران می‌دانستند، کاملاً بدیهی بود.^۱ با این حال، روایت به گونه‌ای طرح شده است که بر ایستادگی حاکم بحرین در مقابل قوای بیگانه و دست‌نشانده‌گی ملوک هرمزی بحرین صحه بگذارد. ادامه این روایت و تأکید نویسنده بر نگرانی اهالی بحرین از تسلط حاکمان فارس بر آنها، به نحو گویاتری رویکرد نویسنده را نشان می‌دهد:

مذاکرات تسلیم شدن بحرین انجام شد و یکی از اعیان و بزرگان بحرین که پیرمردی محترم بود، به عنوان حاکم برگزیده شد. با انتخاب این فرد، اهالی بحرین خوشحال شدند؛ زیرا از اینکه حاکمی از فارس بر آنان حکومت کند، نگران بودند (عبدالله و زین‌العابدین، ۲۰۰۹: ۹۶).

۱. منابع تاریخ‌نگاری ایرانی اشارات متعددی به تعلق بحرین به حکومت‌های مختلف ایرانی در دوره میانه دارند (برای نمونه، رک. به: شبانکاره‌ای، صص ۲۰۲، ۲۱۸، ۳۱۵، ۳۱۹؛ عبدالله‌بن عمر بیضاوی (۱۳۸۲)، نظام التواریخ، تهران: بنیاد موقوفات افشار، ص ۱۲۳؛ محمود کتبی (۱۳۶۴)، تاریخ آل مظفر، تهران: امیرکبیر، ص ۱۴۰).

رویدادهایی که پس از تصرف بحرین رخ داد، با استنتاج‌های قبلی قابل توضیح نیست، ولی نویسنده تلاش می‌کند این اقدام را نوعی کشمکش داخلی تصویر کند و بر اشغالگر بودن هر دو تأکید کند:

پس از راه‌اندازی مرکز مبادلات تجاری پرتغالی‌ها در بحرین... کارکنان هرمزی گمرک بحرین معترض شدند. توران‌شاه پادشاه هرمز نیز... خشمگین شد و به این نتیجه رسید که همدستی با پرتغالی‌ها برای تسلط بر بحرین... نتایج دلخواه او را به دنبال نداشته است... [بنابراین] در روزهای پایانی نوامبر ۱۵۲۱م. گمرک بحرین توسط شورشیان هرمزی اشغال و رئیس پرتغالی آن به قتل رسید (العنانی، ۱۹۸۴: ۹۸).

تلاش دولت صفوی برای احیای نفوذ دریایی ایران، به عنوان تلاش یک دولت توسعه‌طلب که در صدد دست‌اندازی به قلمرو حکومت‌های هم‌جوار است، تصویر شد (عبدالله و زین‌العابدین، ۲۰۰۹: ۷۹) و بر تأثیر رقابت پرتغال و عثمانی در این مورد - که برای جلوگیری از افتادن بحرین به دست عثمانی‌ها، به تصرف آن توسط صفوی‌ها رضایت داد- تأکید گردید (فالح الحمیدی، ۲۰۰۷: ۵۳).

هرچند اشاره این نویسندگان به نقش بحرین، همچون میدان منازعه سایر قدرت‌ها درست به نظر می‌رسد، ولی مفهوم ضمنی آن تأکید بر همان فرضیه اصلی تاریخ‌نگاری رسمی بحرین است؛ به همین دلیل تلاش شاه‌عباس برای اعاده حاکمیت ایران بر بحرین، به عنوان چشم طمع داشتن به بحرین توصیف می‌شود؛ که به ضمیمه شدن بحرین به قلمرو شاه ایران انجامید (فالح الحمیدی، ۲۰۰۷: ۵۰). در حالی که دقت در شرح حوادث، نشان می‌دهد که مهم‌ترین شخصیت بحرین در این زمان یعنی شیخ عبیدخان آل‌مذکور، ضمن حضور نزد شاه‌عباس و ارائه اطلاعات کامل به وی، با کمک شاه توانست از سوی دولت صفوی بر بحرین مسلط شود (آل‌عصفور، ۱۹۰۱: ۱۰؛ النبهانی، ۲۰۰۴: ۶۷)،^۱ یا زمانی که عتوبی‌ها حکومت مهدیقلی خان - حاکم ایرانی بحرین - را در سال ۱۷۰۰ با مخاطره مواجه کردند، قبایل هوله به کمک او آمدند و عتوبی‌ها ناچار به

۱. منابع ایرانی عمدتاً تسخیر بحرین را به «معین‌الدین قالی» نسبت می‌دهند که با پیشنهاد رکن‌الدین مسعود که از جانب ملوک هرمز و پرتغالی‌ها حاکم بحرین بود و با کسب اجازه از الله‌وردی خان حاکم فارس صورت گرفت (ر.ک. به: اسکندربیک ترکمان (۱۳۵۰)، *تاریخ عالم‌رای عباسی*، تهران: امیرکبیر، ج ۲، صص ۶۱۴-۶۱۵). ناآرامی‌های اواخر دوره صفوی با شرح شکایت شیخ بحرین از حمله امام مسقط نزد دربار صفوی و چگونگی تخلیه بحرین توسط عمانی‌ها در منابع ایرانی مشخص شده است (ر.ک: میرزا محمدخلیل مرعشی صفوی (۱۳۶۲)، *مجمع التواریخ*، تهران: کتابخانه طهوری، صص ۳۲-۴۰).

عقب‌نشینی شدند (فالح الحمیدی، ۲۰۰۷: ۵۵).

در این روایت‌ها، بحرین کشوری مستقل تصویر می‌شود که هر دم توسط یک نیروی خارجی اشغالگر تصرف می‌شود. نویسنده توضیح نمی‌دهد که چرا در هر رویدادی ایرانیان حضوری پررنگ دارند و حتی حکام داخلی بحرین هم در اختلافات داخلی خود مکرراً از فرمانروایان ایرانی کمک می‌خواهند؟ نمونه این استمدادها را می‌توان در سال ۱۶۹۸ مشاهده کرد که شیخ جبوری حاکم بحرین برای مقابله با شورش داخلی از شاه صفوی کمک خواست و با نیروی اعزامی شاه توانست مجدداً به حکومت خود ادامه دهد (فالح الحمیدی، ۲۰۰۷: ۵۴)، ولی نویسنده به جای پاسخ به این پرسش، ترجیح می‌دهد بر ستمکاری حاکم تأکید کند (فالح الحمیدی، همان‌جا). تلاش‌های دولت مرکزی ایران برای احیای نفوذ خود بر عمان نیز با همان رویکرد قبلی توضیح داده می‌شود:

دولت یعرب‌های عمان، خود را در مقابل صفویان که به دنبال گسترش حضور دریایی خود در خلیج [فارس] بود، دید... انگلیسی‌ها هم به خاطر بهره‌مندی از امتیازات ویژه تجاری از سوی شاه صفوی، مزاحمتی برای صفویان ایجاد نکردند و سد راه نفوذ آنان در خلیج [فارس] نشدند. در همین حال، صفوی‌ها دست به ایجاد روابط دیپلماتیک با هلند و فرانسه زدند. هدف آنان، یاری‌رسانی این دو کشور اروپایی بر علیه یعرب‌های عمان بود (الحیب، ۲۰۰۳: ۶۸).

هرچند نمی‌توان منکر حکمرانی ستمکارانه والیان صفوی در مناطق مختلف از جمله بحرین شد، ولی تأکید تاریخ‌نگاری رسمی بحرین، معمولاً غیریت‌سازی از ایرانیان و شیعیان است؛ به همین دلیل هنگام توضیح تصرف بحرین توسط امام مسقط، تأکید می‌شود که: «در نهایت فرمانده ایرانی به کشورش فرار کرد و امام عمان فاتحانه وارد شهر شد» (فالح الحمیدی، ۲۰۰۷: ۵۶). با توجه به اینکه درگیری‌های امام عمان با سایر قبایل، آنها را وادار به مصالحه با ایران و عقب‌نشینی از بحرین کرد، شاه صفوی شیخ قبیله هوله را به حکومت بحرین گمارد، ولی نویسنده این اقدام را نشانه دیگری از درستی استدلال خود می‌داند:

بنابراین [شاه صفوی] اداره آن را به قبایل هوله سپرد که تحت حمایت اسمی ایران بر آن حکومت می‌کردند. اگر مردم بحرین ایرانی بودند، شاه حاکمی مانند شیخ جباره رهبر هوله را بر آنها منصوب نمی‌کرد (فالح الحمیدی، ۲۰۰۷: ۵۸).

رویدادهای قرن هجدهم نیز کم‌وبیش با همین روش روایت می‌شود. حاکم بحرین سرکشی کرد، نادرشاه والی فارس را برای سرکوب او اعزام و سپاه نادرشاه بحرین را در سال ۱۷۳۶ تصرف کرد. سه سال بعد، امام مسقط بار دیگر بر بحرین مسلط شد و این امر موجب گردید «طمع نادرشاه به بحرین در سال ۱۷۴۰ دوباره اوج» بگیرد و به قتل حاکم مسقط بینجامد (فالح الحمدي، ۲۰۰۷: ۵۸؛ آل‌عصفور، ۱۹۰۱: ۱۰).

هرچ‌ومرج ناشی از خلأ قدرت در دورهٔ پس از مرگ نادرشاه، در تاریخ‌نگاری رسمی بحرین نسبتاً منصفانه توضیح داده شده، ولی نتیجه‌گیری آن در راستای رویکرد اصلی این تاریخ‌نگاری است:

با وجود آنکه بحرین در برخی مقاطع تاریخی تحت سلطهٔ ایران بود، اما قبایل عرب بودند که عملاً در بحرین حکومت می‌کردند و اغلب این قبایل علیه سلطه ایران شورش می‌کردند و با آن مخالفت می‌ورزیدند. این امر را در تلاش‌های متعدد اعراب هوله برای رهایی از نفوذ ایران مشاهده می‌کنیم (فالح الحمدي، ۲۰۰۷: ۶۱).

این نتیجه‌گیری با نمونه‌های متعددی که حاکی از توسل قبایل عرب بحرین به فرمانروایان ایرانی است، تناقض آشکاری دارد. برای مثال، ائتلاف قبایل هوله بحرین و شیخ نصرخان -حاکم بوشهر- برای غلبه بر بحرین در سال ۱۷۵۳، رابطهٔ تنگاتنگ قبایل بحرین و حکام ایرانی را نشان می‌دهد؛ رابطه‌ای که با سیاست آشتی‌جویانه کریم‌خان تداوم یافت، ولی پس از مرگ وی دگرگون شد و به تصرف بحرین توسط آل خلیفه انجامید (عبدالله و زین‌العابدین، ۲۰۰۹: ۱۳۷).

۲-۳. روایت تاریخ معاصر بحرین

از ابتدای قرن نوزدهم، با تثبیت حکومت قاجاری و دائمی شدن حضور نیروی دریایی بریتانیا در خلیج فارس، معادلات سیاسی دگرگون شد. انگلیسی‌ها با شیوخ منطقه معاهداتی منعقد کردند و قول دادند از آنان در برابر هر تهاجم خارجی حمایت کنند. این تحولات برای قبایل بحرین فرصت مناسبی بود تا دعای تازه‌ای مطرح کنند. تاریخ‌نگاری رسمی بحرین در این دوره نیز حمایت نظامی ایران از امام مسقط برای تصرف بحرین را «جاه‌طلبی» نامیده^۱ (آل‌عصفور،

۱. منابع ایرانی عموماً با توضیح استمداد حکام بحرین از حاکم فارس یا دربار ایران در مواقع حملهٔ جواسم و عتوبی‌ها، تعلق آن به ایران را گوشزد می‌کردند (برای نمونه، ر.ک. به: فضل‌الله خاوری شیرازی (۱۳۸۰)، تاریخ ذوالقرنین، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ج ۱، ص ۳۷۸؛ میرزا حسن حسینی فسایی (۱۳۶۷)، فارس‌نامه ناصری، تهران: امیرکبیر، ج ۱، ص ۷۱۰).

۱۹۰۱: ۹) و با وجود استمداد شیوخ بحرین از دولت ایران در مقابله با رقبای (الدیری، ۱۸: ۲۰۱۳: ۱۳۶)، بریتانیا را دولتی متحد و دوست نمایانده است:

جاه‌طلبی‌های ایران در بحرین از ۱۸۲۰م آغاز شد. در این سال ایران برای حمله به بحرین با هدف تصرف آن آماده شد. انگلیس اما با هشدار شدید به ایران، او را از حمله به بحرین برحذر داشت. در این رابطه ویلیام بروس درباره پشتیبانی انگلیس در اعلام استقلال جزیره اطمینان خاطر داد (طهوب، ۱۹۸۳: ۱۶۰-۱۶۳).

هرچند اعتراض دولت قاجار و تأکید بر حق حاکمیت خود بر بحرین، به توافقاتی با ویلیام بروس [نماینده بریتانیا]^۱ انجامید، ولی حکومت هند بریتانیا توافق را نپذیرفت و با عزل وی، جان مک لئود^۲ را جایگزین او ساخت. تأکید بر حمایت بریتانیا از حکام بحرین و توصیف حق مالکیت ایران با لفظ «ادعا»، همان رویکرد سابق را در تاریخ‌نگاری رسمی بحرین نشان می‌دهد:

نماینده جدید بریتانیا... بر حمایت و پشتیبانی کامل... از بحرین تأکید کرد... در سال ۱۸۲۲م ایران مجدداً ادعای حاکمیت بر بحرین کرد. در این راستا حسینعلی میرزا حاکم شیراز در تماس‌های جداگانه با سلطان عمان و حاکم شارجه، از آنها خواست وی را در حمله علیه بحرین کمک کنند. انگلیس با آگاهی از این موضوع، ایران، عمان و شارجه را از اجرای آن برحذر داشت و اعلام کرد در صورت حمله به بحرین، دخالت نظامی خواهد کرد (طهوب، ۱۹۸۳: ۱۶۵).

نمونه دیگر این رویکرد در توضیح اقدامات والی فارس دیده می‌شود:

در ادامه جاه‌طلبی‌های ایران، حاکم شیراز در سال ۱۸۳۶م. با ارسال نامه به عبدالله بن احمد آل خلیفه، از وی خواست تسلیم حاکمیت ایران شود. حاکم بحرین با رد این درخواست، با فیصل بن ترکی آل سعود... پیمان همکاری بست. در این اثنا ایران نیز به دلیل درگیری با روسیه و عثمانی و نداشتن نیروی قدرتمند دریایی برای مدتی از ادعای خود بر بحرین صرف نظر کرد (عبدالله و زین‌العابدین، ۲۰۰۹: ۱۶۶).

حتی در موارد معدودی که نشانه‌های واضحی از پذیرش حقوق ایران توسط برخی از مقامات بحرین وجود دارد، تاریخ‌نگاری رسمی بحرین سعی می‌کند آن را به دعوای دو دولت خارجی فرو بکاهد. برای مثال، برافراشتن پرچم ایران در سال ۱۸۶۱ توسط حاکم بحرین، اقدامی

1. William Bruce
2. John Macleod

نمادین برای مقابله با بریتانیا توصیف شد؛ که دلیلی بر حق مالکیت ایران نیست.

ایرانی‌ها این‌گونه برداشت کردند که اقدام محمد بن خلیفه - حاکم بحرین - در برافراشتن پرچم ایران در سال ۱۸۶۱م. به معنای تأیید سلطه ایران بر بحرین است. حال آنکه این یک اقدام صرفاً سیاسی... برای تضعیف انگلیس بود (عبدالله و زین‌العابدین، ۲۰۰۹: ۲۸۸-۳۰۰).

هنگامی که دولت قاجاری در سال ۱۹۱۴ نسبت به تعهد شیخ بحرین درباره عدم بهره‌برداری از نفت در اراضی امیرنشین، بدون هماهنگی با نماینده بریتانیا اعتراض کرد، بار دیگر به جاه‌طلبی متهم گردید (فالح‌الحمدی، ۲۰۰۷: ۶۶-۶۷). روایت تاریخ‌نگاری رسمی بحرین که پیش از این به‌ندرت نسبت به اقدامات بریتانیا و حضور آن در خلیج فارس و بحرین حاثی انتقادی داشت، با نزدیک شدن به دوره معاصر و استقلال بحرین صریح‌تر می‌شود. برای مثال، در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۰۲ در پی اقدامات برادرزاده حاکم بحرین، درگیری‌هایی بین ایرانی‌تبارها و نجدی‌های ساکن بحرین روی داد که استمداد ایرانی‌تبارها از دولت ایران را در پی داشت. در پی این تحولات، انگلیسی‌ها دخالت کردند و شیخ عیسی بن علی آل خلیفه را عزل کردند. تاریخ‌نگاری رسمی بحرین این وقایع را موجب کسب امتیازات سیاسی، اقتصادی و اداری توسط انگلیسی‌ها و بسط نفوذ آنها بر مقدرات بحرین تحلیل می‌کند (جاسم و الشاعر، ۲۰۰۰: ۴۴). هرچند منابع معدودی به نقش مخرب نجدی‌ها و تأثیر قومیت و مذهب در این ماجرا اشاره کرده‌اند (خیری، ۲۰۰۲: ۳۵۱)، ولی تاریخ‌نگاری رسمی در شرح ادامه ماجرا، به نگرانی انگلیسی‌ها از طرح ادعای مالکیت بر بحرین توسط ایران نیز اشاره کرده و به نقل از نامه استوارت ناکس^۱ -نماینده سیاسی بریتانیا در خلیج فارس- به وزارت امور خارجه کشور متبوعش آورده است:

بنده کاملاً اطمینان دارم ایران مسئله بحرین را به کمیته حقیقت‌یاب بین‌الملل ارجاع خواهد داد... اعتراض ایران به اتفاقات اخیر در بحرین از رسیدگی به مشکلات شیعیان و تظلم‌خواهی برای آنان فراتر رفته و به ادعای حاکمیت بر بحرین رسیده است... ایرانیان بحرین درواقع قاچاقچیانند که ایران را به خاطر فرار از پرداخت عوارض گمرکی ترک کردند (جاسم و الشاعر، ۲۰۰۰: ۶۷).

در این نقل قول، ضمن رد دعوی دولت ایران، حقانیت ایرانی‌تباران بحرین نیز با قاچاقچی

1. Stuart Knox

خواندن آنها باطل جلوه داده شده است. همین خط سیر در موارد دیگر نیز قابل مشاهده است. نمونه‌ای از آن در سال ۱۳۰۸ ش. به چشم می‌خورد که فعالیت مدرسه ایرانیان بحرین نگرانی حاکم بحرین را برانگیخته بود. وی به نماینده سیاسی انگلیس شکایت کرد که دانش‌آموزان این مدارس با حضور گروه موزیک و سرود و با حمل پرچم ایران، رژه نظامی می‌روند که چهره‌ای نظامی و غیرآموزشی به این مدارس داده است (جاسم و الشاعر، ۲۰۰۰: ۱۱۷). در ادامه همین مطلب، تلاش ایران برای احقاق حقوق تاریخی‌اش، نوعی زیاده‌خواهی تصویر شده است که در سال ۱۳۰۶/۱۹۲۷ ش. شکست خورد و دولت ایران را وا داشت با اعزام شهروندان مهاجر خود به بحرین، بافت جمعیتی بحرین را دگرگون سازد (جاسم و الشاعر، ۲۰۰۰: ۱۵۲). در نمونه‌ای دیگر، حضور ایرانیان در بحرین به هنگام صدور نخستین گذرنامه‌ها و قانون کسب تابعیت بحرین، چنین توصیف می‌شود:

ایرانیان در دسته‌های گوناگون، برای اشتغال و زندگی در بحرین به این جزیره آمدند... این افراد برای مدتی در بحرین پنهان می‌ماندند تا اینکه شهروندی شهادت می‌داد این افراد زاده بحرین یا برای سال‌های طولانی مقیم این جزیره بوده‌اند (کاظم، ۲۰۰۷: ۱۴۹).

براساس این استدلال، اصولاً حضور ایرانیان در بحرین یک امر جدید نمایانده می‌شود که با اغراض سیاسی، مورد حمایت دولت ایران بود. معمولاً نویسندگان تاریخ‌نگاری رسمی بحرین، برای اثبات مدعای خود به مکاتبات کارگزاران انگلستان در خلیج فارس ارجاع می‌دادند. در یکی از این ارجاعات، نماینده سیاسی بریتانیا در گزارش به دولت خویش، بحرین را پایگاهی برای توطئه‌های ایران خوانده و تصمیم انگلستان برای ایجاد دو پایگاه دریایی در بحرین را پاسخی به این اقدامات ایران دانسته است (جاسم و الشاعر، ۲۰۰۰: ۱۵۲).

نویسندگان کتاب یادشده بار دیگر اختلاف ایران و انگلستان را نوعی دعوای نامشروع نمایانده‌اند که دو دولت خارجی بر سر یک سرزمین ثالث داشته‌اند. مذاکراتی که بین سال‌های (۱۹۲۸-۱۹۳۴ م/ ۱۳۰۷-۱۳۱۳ ش) جریان داشت، با این رویکرد توضیح داده شده است. از نظر نویسندگان، انگلیس در این مذاکرات به دنبال کسب امتیاز برای احداث طرح‌های جدید در ایران بود و ایران می‌خواست ادعای خود در مورد مالکیت بحرین را تثبیت کند.^۱ براساس این روایت،

۱. منابع ایرانی ضمن انعکاس مذاکرات دولت‌های ایران و انگلیس و اعتراضات ایران به متن قرارداد انگلیس و حجاز که در آن به مناسبات ویژه با بحرین اشاره شده بود و همچنین اعتراض نسبت به واگذاری امتیاز نفت بحرین به

تیرگی روابط دو کشور در سال ۱۹۳۴م/۱۳۱۳ش. نتیجه همین اختلاف بود و موجب گردید دولت ایران از صدور روادید برای بحرینی‌ها خودداری کند، یا پس از ورود آنها به ایران، از آنها می‌خواست به خدمت سربازی بروند. این اقدامات که از نظر دولت مرکزی ایران کاملاً موجه بود، نوعی زیاده‌خواهی یا دخالت در امور سایر کشورها عنوان می‌گردید. با این رویکرد، تعجبی ندارد که خیزش سال ۱۳۱۳/۱۹۳۴ شیعیان بحرین تحت تأثیر فضا سازی دولت ایران تحلیل شود (جاسم و الشاعر، ۲۰۰۰: ۱۶۳). یا در توصیف رویدادهای محرم ۱۳۷۳/ شهریور ۱۳۳۲، تأثیر پذیری ایرانی‌تباران بحرین از وقایع داخلی ایران با عنوان «فتنه محرم» نام‌گذاری و عامل درگیری بین شهروندان بحرین معرفی شود (جاسم و الشاعر، ۲۰۰۰: ۱۶۳، ۲۱۱).

تاریخ‌نگاری رسمی بحرین در توضیح تلاش‌های نظامی و دیپلماتیک ایران در دوره قاجار و پهلوی برای اعاده حاکمیت خود بر بحرین، علاوه بر توصیف آن با عنوان زیاده‌خواهی، بر فقدان مبنای حقوقی این ادعا نیز تأکید می‌کرد:

انگلستان برای زمینه‌چینی استقلال بحرین، دست به چند اقدام زد که از جمله آنها می‌توان به پایان دادن زیاده‌خواهی‌های ایران، تشکیل اتحادیه امارات عربی و امضای توافق‌نامه دوستی و همکاری اشاره کرد... انگلیسی‌ها ایران را از اقدام نظامی علیه بحرین برحذر داشتند و اعلام کردند بدون ارائه مستندات رسمی و قانونی، حاکمیت ایران بر بحرین را هرگز به رسمیت نخواهند شناخت. به دنبال آن، ایران به تدوین بهانه‌های خود برای اثبات حق مالکیت بر بحرین دست زد (جاسم و الشاعر، ۲۰۰۰: ۲۸۸-۳۰۰).

در این تاریخ‌نگاری، تلاش‌های مداوم و مکرر ایران برای اثبات حق مالکیت بر بحرین نمادین بود و چون مبنایی نداشت، نمی‌توانست نتیجه‌ای در برداشته باشد:

ایران از جنگ دوم جهانی برای اثبات ادعاهای خود علیه بحرین، دست به اقداماتی نمادین زد. در همین رابطه به دولت ایتالیا برای بمباران تأسیسات نفتی بحرین در سال ۱۹۴۰ اعتراض کرد... به حضور مستقل بحرین در برخی نمایندگی‌های وابسته به سازمان ملل معترض بود... به درج نام بحرین به عنوان یک کشور مستقل حوزه خلیج فارس در اسناد سازمان ملل اعتراض داشت. به اضافه اینکه با اعلام ملی شدن صنعت نفت ایران از

→ شرکت‌های انگلستان و آمریکا، عدم جدیت کافی دولت ایران را مورد انتقاد قرار می‌دادند (برای نمونه، ر.ک. به: حسین مکی (۱۳۶۱)، تاریخ بیست ساله ایران، تهران: نشر ناشر، ج ۴، ص ۴۴۸، ج ۶، ص ۱۵۹).

سوی مصدق، این ملی شدن را شامل صنعت نفت بحرین نیز دانست. علاوه بر این، ایران در سال ۱۹۵۸ بحرین را استان چهاردهم اعلام کرد. همچنین به امضای توافق‌نامه تعیین مرزهای دریایی بحرین و عربستان اعتراض کرد. ایران همچنین گذرنامه‌های بحرینی مسافران به مقصد ایران را فاقد اعتبار دانست. همه این اقدامات ایران، واقعیت اوضاع را در بحرین تغییر نداد (الزیانی، ۱۹۹۴: ۲۶۳-۲۶۴).

تحولات سیاسی خاورمیانه در دهه ۱۳۳۰/۱۹۵۰ ش. تأثیر قابل توجهی بر موقعیت بحرینی‌های ایرانی‌تبار گذاشت. موج ناسیونالیسم عربی، نوعی تقابل با ملل غیرعرب به وجود آورد. در بحرین این تقابل علاوه بر یهودیان، دامن ایرانی‌تبارها را نیز گرفت (کاظم، ۲۰۰۷: ۱۰۳). نویسندگان پس از بیان سال‌های سخت ایرانی‌تباران در دهه ۱۳۳۰/۱۹۵۰ ش، حملاتی که به آنها می‌شد و همچنین شعارهایی که لزوم اخراج ایرانی‌تباران را همچون یهودیان گوشزد می‌کرد، نتیجه می‌گیرند که ادعاهای ایران نسبت به بحرین عامل مهم تنش و اختلاف میان ایرانی‌تباران و بحرینی‌ها بود (کاظم، ۲۰۰۷: ۱۰۴-۱۰۵).

همان‌طور که گفته شد، تاریخ‌نگاری رسمی بحرین در توضیح رویدادهای تاریخ قرن بیستم بحرین، ضمن تأکید بر استقلال و حاکمیت رسمی خود و تأکید بر بی‌پایه بودن دعوای ایران، گهگاه دولت بریتانیا را نیز در کنار ایران مورد انتقاد قرار می‌دهد:

بحرین در پایان قرن ۱۸ میلادی تحت حاکمیت رسمی و قانونی آل خلیفه بود. با توجه به اینکه این مذاکرات میان یک کشور استعمارگر و یک کشور طمعکار در جریان بود، بحرین در راهروهای جامعه ملل در عزلت بود و پس از آنکه تلاش‌های دیپلماتیک به نتیجه نرسید، این دو کشور به این نتیجه رسیدند که باید به بحرین حق تعیین سرنوشت بدهند (بشاره، ۱۹۷۶: ۲۳۵).

تأکید مجدد بر بی‌پایه بودن دعوای ایران، اثبات حقانیت مردم بحرین و شرایط بین‌المللی جدیدی که ایران را ناچار به پذیرش خواسته مردم بحرین کرد، از مهم‌ترین محورهای تاریخ‌نگاری رسمی بحرین در توضیح رویدادهای این دوره است؛ روایتی که سعی در القای این نکته دارد که دعوای ایران امری جدید بود و هیچ مبنای تاریخی نداشت:

این بازه زمانی برای مردم بحرین سرنوشت‌ساز بود؛ زیرا آنان بحرانی را که افزون بر یک قرن و نیم با آن مواجه بودند، پشت سر گذاشتند. کمیته اعزامی سازمان ملل در

طول اقامت خود در بحرین، با شماری زیاد از نمایندگان هیئت‌ها و گروه‌های اجتماعی دینی، ورزشی و فرهنگی دیدار و گفت‌وگو کرد (فالح الحمیدی، ۲۰۰۷: ۲۳۹).

این روایت پس از شرح گزارش هیئت سازمان ملل، بر این نکته پافشاری می‌کند که مدت‌ها از خروج ایران از بحرین می‌گذشت و دولت وقت ایران بنا بر شرایط جدید، چاره‌ای جز پذیرفتن استقلال بحرین نداشت:

بالاخره شورای امنیت در دوشنبه ۱۱ مه ۱۹۷۰ تشکیل جلسه داد... بدین‌سان ایران پس از کشمکش طولانی، به این نتیجه رسید که شرایط جدید بین‌الملل، دگرگونی‌های اساسی را از زمان خروج ایران از بحرین در سال ۱۷۸۳م. ایجاد کرد و در پی آن، ایران به قطعنامه شورای امنیت در تاریخ ۱۱ می ۱۹۷۰ درباره خودمختاری و استقلال بحرین تمکین کرد (عبدالله و زین‌العابدین، ۲۰۰۹: ۱۸۲).

رویدادهای بحرین در دوره پس از استقلال، عموماً جنبه داخلی دارد، ولی در مواردی که تحولات داخلی آن به نوعی با ایران ارتباط پیدا می‌کند، تاریخ‌نگاری رسمی موضع انتقادی خود را حفظ می‌کند. نمونه بارز این تحولات، شکل‌گیری احزاب و تشکلهای سیاسی با صبغه مذهبی است که معمولاً به شکل دخالت ایران در امور داخلی بحرین روایت می‌شود (فخرو، ۱۹۹۹: ۱۲۵-۱۴۸).

نتیجه‌گیری

داده‌های تاریخی نشان می‌دهد که عوامل مختلف از جمله حضور نظامی بریتانیا در خلیج فارس، حاکمیت ایران بر بحرین را -برخلاف بخش عمده تاریخ این کشور- تضعیف کرد و سرانجام به استقلال بحرین منجر شد. حاکمان بحرین پس از استقلال، سیاست مشخصی را برای کاستن از نفوذ ایران در پیش گرفتند که بر مبنای آن، می‌بایست هویت جدیدی برای بحرین تعریف می‌شد. در تصویر جدید، بحرین از قرن‌ها پیش یک کشور مستقل بود که گهگاه مورد تجاوز بیگانگان و به‌طور ویژه ایران قرار می‌گرفت. این هویت‌سازی در عرصه‌های مختلفی نمایان می‌گردید که تأکید بر زبان عربی و مذهب تسنن از آن جمله محسوب می‌شدند و مهمترین نمود آن در تاریخ‌نگاری رسمی مشاهده می‌شود. مهم‌ترین محورهای این رویکرد عبارت است از:

- تأکید بر استقلال دائمی بحرین؛ این نگاه هرگونه تسلط کشورهای دیگر، به‌خصوص ایران

بر بحرین را یک اشغال موقتی توصیف می‌کند و هرچند گهگاه لحنی بی‌طرفانه دارد، ولی غالباً حاکمیت ایرانیان با صفاتی مانند اشغالگر، یورش‌کننده و غلبه‌کننده توصیف می‌شود و مخالفت‌های احتمالی بحرینی‌ها، با عنوان مقاومت علیه یک نیروی اجنبی برجسته و توجیه می‌شود.

- درحالی‌که بخش بزرگی از بحرینی‌ها ایرانی‌تبار و بسیاری از آنها شیعه و فارس‌زبان بوده و می‌باشند، معمولاً به عنوان «دیگری» و خارجیانی که با جاه‌طلبی همواره چشم طمع به خاک بحرین داشته‌اند، غیریت‌سازی می‌شوند.

- اقدامات دولت بریتانیا برای مقابله با تلاش‌های دولت ایران، مثبت و در راستای استیفای حقوق اهالی بحرین ارزیابی می‌شود و در مقابل، دعاوی ایرانی‌ها برای اعاده حاکمیت خود بر بحرین، با عناوینی چون جاه‌طلبی، توسعه‌طلبی و دعاوی واهی توصیف می‌گردد.

- در این خط سیر، گهگاه بریتانیا نیز دولتی خارجی تصویر می‌شود که منافع خود را دنبال می‌کند؛ هرچند بسیار ناچیز است و قابل مقایسه با رویکرد غیردوستانه تاریخ‌نگاری رسمی بحرین نسبت به ایران نیست.

منابع و مآخذ

- آل‌عصفور، محمدعلی (۱۹۰۱)، *عیون المحاسن و محاسن اعلام العلماء و الشعراء*، بحرین: روزنامه الوسط.
- بشاره، عبدالله (۱۹۷۶)، «دور الأمم المتحدة فی استقلال البحرين»، *مجلة دراسات الخليج و الجزيرة العربية*، العدد ۷، صص ۲۳۴-۲۳۵.
- ألبوشي، ابراهيم عطاالله (۲۰۰۲)، *بلاد البحرين فی العصر العباسی الثاني*، ابوظبی: المجمع الثقافي.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۳۸۲)، *نظام التواریخ*، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- التاجر، محمد علی (۱۹۹۴)، *عقد الالال فی تاریخ اوال*، المنامة: مؤسسة الايام للصحافة و الطباعة و النشر.
- ترکمان، اسکندریگ (۱۳۵۰)، *تاریخ عالم‌رای عباسی*، ج ۲، بکوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- الجاسم، محمد و سوسن الشاعر (۲۰۰۰)، *البحرین قصة الصراع السياسي*، میشیکان: دانشگاه میشیکان.
- الحیب، فوزیه (۲۰۰۳)، *تاریخ النفوذ البرتغالی فی البحرين ۱۵۲۱-۱۶۰۲*، بیروت: المؤسسة العربية الدراسات و النشر.
- حسن، هادی (۱۳۷۱)، *سرگذشت کشتیرانی ایرانیان*، ترجمه امید اقتداری، تصحیح احمد اقتداری، مشهد: آستان قدس رضوی.
- حسینی فسایی، میرزا حسن (۱۳۶۷)، *فارسانامه ناصری*، ج ۱، تصحیح و تحشیه منصور رستگار فسائی،

- تهران: امیرکبیر.
- خاوری شیرازی، فضل‌الله (۱۳۸۰)، *تاریخ ذوالقرنین*، ج ۱، تصحیح و تحقیق ناصر افشارفر، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
 - الخلیفه، عبدالله و عبدالملک الحمیر (۱۹۸۲)، *البحرین عبر التاريخ*، المنامة: الشركة العربية للوكالات و التوزيع.
 - خلیفه، مجتبی (زمستان ۱۳۹۰)، «مناسبات ملوک بنی‌قیصر کیش و حکام عیونی بحرین»، *مطالعات تاریخ اسلام*، س ۳، ش ۱۱، صص ۲۹-۴۴.
 - الخیری، ناصر (۲۰۰۲)، *قلائد النحرین فی تاریخ البحرین*، المنامة: الايام.
 - الدیری، علی احمد (۲۰۱۸)، *من هو البحرینی*، بیروت: مرکز اوال للدراسات و التوثیق.
 - الزیانی، أمل (۱۹۹۴)، *البحرین بین الإستقلال السیاسی و الإنطلاق الدولی*، القاهرة: جامعة القاهرة.
 - زین‌العابدین، بشیر (۲۰۰۶)، *مقدمة فی مصادر تاریخ البحرین الحدیث و المعاصر*، کویت: مؤسسة الاوراق الجدیة للنشر و التوزیع.
 - سخینی، عصام (۱۹۹۷)، *مملکه هرمز اسطورة الخلیج التجاریة*، دبی: ندوة الثقافة و العلوم.
 - السیار، عائشه (۱۹۷۵)، *دولة الیعاربه فی عمان و شرق افریقیه* ۱۶۲۴-۱۷۴۱، بیروت: دار القدس.
 - شبانکاره‌ای، محمدبن علی (۱۳۶۳)، *مجمع الانساب*، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
 - طهوب، حمدي (۱۹۸۳)، *تاریخ البحرین السیاسی*، الكويت: ذات السلاسل.
 - عبدالله، محمد و بشیر زین‌العابدین (۲۰۰۹)، *تاریخ البحرین الحدیث* (۱۵۰۰-۲۰۰۲)، المنامة: مرکز الدراسات التاریخیة، جامعة البحرین.
 - العنانی، احمد (۱۹۸۴)، *البرتغالیون فی البحرین و حولها خلال القرنین السادس عشر و السابع عشر*، منامة: مرکز عیسی الثقافی.
 - فالح الحمدي، صبری (۲۰۰۷)، *اضواء علی تاریخ البحرین الحدیث*، لندن: دار الحکمه لندن.
 - فخرو، منیره احمد (۱۹۹۹)، «موقع الحركات النسویه فی مؤسسات المجتمع المدني فی البحرین و الكويت و الامارات»، *عالم الفکر*، المجلد السابع العشرون، العدد الثالث، صص ۱۲۵-۱۵۰.
 - کاظم، نادر (۲۰۰۷)، *طبائع الاستملاک فی امراض الحالة البحرینیة*، بیروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر.
 - کنبی، محمود (۱۳۶۴)، *تاریخ آل مظفر*، به تصحیح و تحشیه دکتر عبدالحسین نوائی، تهران: امیرکبیر.
 - مرعشی صفوی، میرزا محمدخلیل (۱۳۶۲)، *مجمع التواریخ*، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، تهران: کتابخانه طهوری.
 - مکی، حسین (۱۳۶۱)، *تاریخ بیست ساله ایران*، ج ۴، ۶، تهران: نشر ناشر.
 - موسوی سعد، سیدکاظم و علی بحرانی‌پور (بهار ۱۴۰۰)، «علل قیض و بسط حوزه نفوذ و تسلط سلغریان فارس (۵۴۳-۶۸۶ق) در بحرین»، *مطالعات تاریخ اسلام*، س ۱۳، ش ۴۸، صص ۱۵۸-۱۷۹.
 - النبهانی، شیخ محمد (۲۰۰۴)، *التحفة النبهانیة فی تاریخ الجزیرة العربیة*، البحرین: المکتبة الوطنیة.

List of sources with English handwriting

- Abd-allāh, Moḥammad; Zeyn-al- Ābedīn, bašīr (2009), *Tārīk-al-Baḥreyn-al-Ḥadīṭ* (1500-2002), Markaz-al-Derāsāt-al-Tārīḳīyya, Jāme'at-al-Baḥreyn, Manāma. **[In Persian]**
- Āl-e Oṣfūr, Moḥammad Alī (1901), *Oyūn-al-Maḥāsen wa Maḥāsen-e A'lām-al- Olamā wa Šo'arā*, Rūznāmye Al Wasaṭ, Baḥreyn. **[In Persian]**
- Bayzawī, Abdullah ibn Omar (2003), *Nizam-ul-Tawarikh*, Tehran: Boyad moughoufat afshar. **[In Persian]**
- Bašāra, Abd-allāh (1976), *Dowr-al-Omam-al-Mottaḥedda fi Esteqlāl-al-Baḥreyn*, Majjalla Derāsāt-al-Ḳalij wa-al-Jazīra-al-'arabiyya, No.7. 234-235. **[In Persian]**
- Blūšī, Ebrāhīm, 'Aṭā-allah (2002), *Belād-al-Baḥreyn fi Aṣr-al- 'Abbasi-al- Tānī*, Majma'-al- Teqāfi, Abūzabī. **[In Persian]**
- Deyrī, Ali Aḥmad (2018), *Man Hova-al-Baḥreynī?* Markaz-e Awāl Lelderāsāt wa-al Towṭīq, Beyrūt. **[In Persian]**
- Enānī, Aḥmad (1984), *Al-Bortegālīūn fi Baḥreyn wa Ḥowlohā Ḳelāl-al-qarneyn al-Sādes 'Ašar wa Sābe* 'Ašar, Markaz 'isā al- Teqāfi, Manāma. **[In Persian]**
- Faḳrū, Monire Aḥmad (1999), "Mowqe-al-Ḥarakāt-al-Nasawiyya fi Mo'assessat-al-Mojtame'-al-Madani fi Baḥreyn wal Kowait wal Emārāt", *Ālam-al-Fekr*, Vol 27, No 3. pp 125-150. **[In Persian]**
- Fāleh-al-Ḥamdī, Šabrī (2007), *Aẓwā' Alā Tārīk-al-Baḥreyn-al Ḥadīṭ*, Dār-al-Ḥekma, London. **[In Persian]**
- Ḥabīb, Fowziyya (2003), *Tārīk-al-nofūd-al-Bortegālī fi Baḥreyn 1521-1602*, al-Mo'assessat-al-'arabiyya al-Derāsāt wa-al-Našr, Beyrūt. **[In Persian]**
- Ḥasan Ḥādī (1992), *Sargodast-e Keštirānī-e Irāniān*, translated by Omid Eqtedāri, by effort of Aḥmad Eqtedāri, Mašhad, Āstān-e qods-e Raẓavi. **[In Persian]**
- Hosseini Fasaei, Mirza Hassan (1988), *Farsnameh Naseri*, Vol.1, Tehran: Amir Kabir. **[In Persian]**
- Jāsem, Moḥammad; Šā'er, Sūsan (2000), *Baḥreyn qeṣat-al-Šerā'al-Siyāsi*, Manāma. **[In Persian]**
- Ḳalife, Abd-allāh; Ḥamar, Abd-al-Malek (1982), *Al-Baḥreyn 'Ebar al- Tārīk*, Al Šerkat-al-'arabiyya Lelwekālāt wa-al-Towzī', Manāma. **[In Persian]**
- Ḳalife, Mojtabā (1390), "Monāsebāte Molūke Bani Qayṣar-e Kiš wa Ḥokkām-e Oyūniye Baḥrein", *Moṭāl'āte Tārīk-e Eslām*, Year 3, No. 11, Winter 1390, pp 29-44. **[In Persian]**
- Ḳeyrī, Nāser (2002), *Qalāed-al-Naḥreyn fi Tārīk-al-Baḥreyn*, Al Ayyām, Manāma. **[In Persian]**
- Kāzem, Nāder (2007), *Ṭabāe'-al-Estamlāk fi Amrāz-al-ḥāla-al-Baḥreyniyya*, Mo'assesst-al-'arabiyya Lel-Derāsāt wa-al-Našr, Beyrūt. **[In Persian]**
- Khavari Shirazi, Fazlullah (2000), *History of Dhul-Qarnayn*, Vol.1, Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance. **[In Persian]**
- Kotbi, Mahmoud (1985), *History of the Mozaffar clan*, Tehran: Amir Kabir. **[In Persian]**
- Makki, Hossein (1982), *Twenty-Year History of Iran*, Vol. 4, 6, Tehran: Nasher Publishing House. **[In Persian]**
- Marashi Safāvi, Mirza Mohammad Khalil (1983), *Majma' al-Tawarikh*, Tehran: Tahuri Library. **[In Persian]**
- Mousavi-Sa'ad, Seyyed Kazem and Baḥrānī-Pour, Ali (1400), "Elal-e Qabz wa Baṣṭ-e ḥowzeye

- Nofūd wa Tasallot-e Solghoriān-e Fars (686-543 AH) Dar Baḥreyn”, *Moṭāl’āte Tārīk-e Eslām*, Year 13, No. 48, Spring 1400, pp.158-179. **[In Persian]**
- Nabahānī, Šeyḵ Moḥammad (2004), *Al-Toḥfat-al-Nabahānīyya fi Tārīk-al-Jazira-al-Arabiyya Maktabat-al-Waṭanniya*, Beyrūt. **[In Persian]**
 - Saḡnīnī, ‘Ešām (1997), *Mamleka Hormoz Oštūra-al-Ḳalij-al-Tejāriyya*, Nedwa-al-Ṭeqāfa wa-al-‘Olūm, Dubai. **[In Persian]**
 - Sayyār, ‘Ayeša (1975), *Dowla-al-Ya’āreba fi Omman wa Šarq-e Afriqiyya 1624-1741*, Dār-al-Qods, Beyrūt. **[In Persian]**
 - Shabankarai, Mohammad ibn Ali (1984), *Majma’ al-Ansab*, with the help of Mir Hashem Muhaddis, Tehran: Amir Kabir. **[In Persian]**
 - Ṭahbūb, Ḥamdī (1983), *Tārīk-al-Baḥreyn-al-Siyasī*, Dāt-al-Salāsel, Kuwait. **[In Persian]**
 - Tājer, Moḥammad Ali (1994), *‘Eqd-al-Le’āl fi Tārīk-e Ewāl*, Mo’assesst-al-Ayyām Leṣṣaḥāfa wa-al-Ṭebā’a wa-al-Našr, Baḥreyn. **[In Persian]**
 - Turkman, Skanderbeg (1977), *History of the Abbasid World*, Vol.2, Tehran: Amir Kabir. **[In Persian]**
 - Zeyn-al-Ābedīn, bašīr (2006), *Moqaddama fi Masāder Tārīk-al-Baḥreyn-al Ḥadīṭ wal Mo’āser*, Mo’assesst-al Owrāq-al Jadida Lelnašr wa Towzi’, Kowait. **[In Persian]**
 - Ziyānī, Amal (1994), *Al-Baḥreyn Beyn-al-Esteqlāl-al-Siyasi wa-al-Enṭelāq-al-Dowali*, Jāme’at-al-Qāhera, Qāhera. **[In Persian]**

